

جمعه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم صاحبقرانیه، گفتند بندگان اقدس شاهنشاهی تشریف فرمای شاه آباد شدند. رفتم شاه آباد به خاکپای همایونی نایل گردیدم، تا بعد از نهار شرف اندروز خاکپای اقدس اعلی بودم پس از آن بندگان اقدس استراحت فرمودند. امیربهادرجنگ دارای اطاقی است که روزها آنجا می نشیند رفتم آنجا دیدم مشغول قمار هستند قدری تماشا نمودم. پسر شیخ عبدالله که چندی بود با هشت هزار نفر سواره به خاک ایران آمده بود و مقصودش فساد بوده است باز هم بی نیل مقصود از خاک ایران مراجعت کرده است، بندگان اقدس همایونی بسیار بسیار خوشوقت گردیدند که فساد برپا نشد که خون مسلمانها ریخته شود. سوار شدم همراه احتساب الملک آمدم امامزاده صالح تجریش، خرازی فروش زیادی بودند فرنگی مآبهای فکلی هم خیلی بودند. ناصر قاخان آمد بگذرد قدری صحبت کردیم به اصرار مرا برد رستم آباد پائین منزل خودش. حسین خان هم آنجا بود قدری تارزد تا ساعت هفت هشت شب نشسته بودیم.

شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم قدری مشق کردم، روزنامه دو سه روز را نوشته بودم نوشتم.

یکشنبه ۱۶ ربیع الاخری ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم آدم بیرون، مدیر آمد قدری درس خواندم تا نهار حاضر نمودند خوردیم، مدیر رفت من خوابیدم تا سه ساعت به غروب مانده. قدری پیانو زدم. قدری درس خواندم و مشق نمودم.

دوشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم قدری پیانو زدم منصورالحکماء آمد رفتیم اندرون
مریض داشت دید. غلامرضاخان سرتیپ هم عصری آمد قدری هم پیش او مشق پیانو کردم.

سه شنبه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم آمدم بیرون مدتی مشق نمودم و درس خواندم. دندانم
درد می کرد فرستادم منصورالحکماء آمد قدری دوا زد. دندانم درد می کرد خیلی درد
سخت، گفتم بروم گردش نمایم شاید آرام بگیرد. رفتم منزل ناظم السلطنه، آنجا
فرستادم عقب «گریگوریان» دندانساز، از ارامنه اسلامبول است تحصیل در پاریس کرده
است قدری ... یُد زد. تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودیم، برخاستیم آمدیم منزل، با
همان حال دندان درد قدری درس خواندم.

چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

دیشب از شدت درد دندان نخوابیدم، کالسه خواستم نشستم، رفتم منزل
گریگوریان دندانساز، دوا زد به دندان من، آمدم منزل درد دندان ساکت نشد فرستادم
عقب منصورالحکماء آمد، گریگوریان هم آمد به اتفاق دندان مرا دیدند دوا زدند
خوب نشد. مدیر هم عصری آمد قدری نشست و رفت.

پنجشنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

دیشب نشاسته دهن گرفتم قدری درد دندان بهتر است قدری دوا آوردند خوردم
رفتم زیرزمین مشغول زدن پیانو شدم. غلامرضاخان سرتیپ آمد قدری مشق پیانو
نمودم. عصر بیرون آمدم نزدیک آلاچیق نشستم قدری مشق نمودم تا غروب. آقا میرزا

آقاخان آمد قدری صحبت کردیم، من رفتم اندرون.

جمعه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

یک بار طالبی امین خاقان از نازآباد برای من فرستاد تقسیم نمودم.

شنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم آمدم زیرزمین پیانو زدم. بعد از ظهر اعتصام الملک تلفن زد که بیایید شمیران. کالسه خواستم رفتم رو به شمیران، سر راه رفتم رو باردوی قزاق به منزل امان الله میرزا. امسال امان الله میرزا ریاست کل از جانب پالکونیک پیدا نموده، عمارت خوبی به طرز فرنگستان ساخته، به منزل پالکونیک خیلی نزدیک است. منزلهاشان به وضع ایران نمی ماند، یک قطعه مثل فرنگ است. چائی خوردیم قدری تماشا کردیم، سوار شدیم رفتیم رو به منزل اعتصام السلطنه، خودش نبود رفته بود پیش اتابک. رفتیم سر جالیز قدری خیار خوردیم. یک ساعت از شب گذشته برگشتیم. حسین خان خودمان، پسر ماشاء الله خان، امین الاطباء و حسینعلی میرزا پیدا شدند. مشغول زدن تار و پیانو و طنبور گردیدند تا ساعت چهار. بعد از آن خود اعتصام السلطنه آمد معلوم شد منزل اتابک گیر بوده است.

یکشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم، لسان الحکماء پیدا شد با اعتصام السلطنه. آمدم کنار استخر مشغول باری تخته شدیم حضرات به هر نحوی بود پولهای مرا بردند. بعد تفنگ کوچک اعتصام السلطنه را برداشتم چند گنجشک زدم بعد از آن رفتم پای تلفن حرفهای مردم (را) که از شمیران به طهران و (از) طهران به شمیران می زدند گوش می دادم.

بعد از نهار اعتصام السلطنه قدری نقاشی کرد تماشا کردیم. قدری پیانو زدیم، مدّتی پای تلفن بودیم تا چهار ساعت به غروب مانده. بعد از آن سوار شدیم رفتیم سوهانک پیش خان. تفنگ آوردند تیر زیادی انداختیم. پروانه‌هایی (که) به توسط فنر هوای می‌روند یکی برای دوست محمدخان از فرنگ آورده‌اند که برای نشانه تفنگ اختراع کرده‌اند از آن پروانه‌ها هوا کردند هر چه تفنگ انداختیم نخورد، خیلی مشکل است بلکه محال است. نیم ساعت به غروب مانده خداحافظی نموده آمدیم شهر.

دوشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۱

دیشب شاهزاده عین‌الدوله رقعیه‌یی برای من نوشت که اتابک اعظم منزل من در مبارک‌آباد فردا نهار دعوت دارند شما هم بیایید. سوار شدم رفتم مبارک‌آباد. دیدم خیلی جمعیت هست از وزراء و غیره. اتابک وارد گردیدند، یک ساعتی مجلس رسمانه بود بعد از آن تمام مشغول تخته بازی شدند، من هم مشغول تخته با اتابک بودم تا وقت نهار. بعد رفتیم توی باغ چادر زده بودند. نهار خیلی مفصل و مأكول بود. بعد از نهار مشغول بازی آس و تخته شدند من هم بانک بازی نمودم. بعد اتابک رفتند سر آن را استخر بزرگ (که) خیلی خوب گلکاری نموده‌اند. یک «پایون» مربع مشغول ساختن هستند. تخته چوبی برای تابک اعظم زده بودند رفت روی تخت یک ساعت و نیم. اتابک مرا صدا نمود رفتم روی تخت، نظام السلطنه بود، سپهسالار، معتمدالدوله، وزیر عدلیه، آصف‌الدوله، نصر السلطنه که سردار معظم باشد، وزیر نظام سردار اکرم اینها تمام روی تخت بودند. مدتی مشغول صحبت بودند باز مشغول بانک بازی شدند، تا ساعت چهار (که) اتابک اعظم برخاستند تشریف بردند. ما هم به طرف شهر آمدیم.

سه شنبه ۲۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۱

صبح آمدم بیرون قدری مشق نمودم، مدیر آمد مدتی هم درس خواندم. ساعت

چهار به غروب سوار شدم رفتم منزل خان محشتم الممالک و ابوالفتح خان و علینقی خان خدمت خان بودند. رفتیم به مهرآباد، این قدر خان ماها را میان گل کاریهایش گرداند که خسته شدیم، تا غروب بودیم بعد سوار شدیم آمدیم شهر.

چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

چهار ساعت از دسته گذشته از اندرون بیرون آمدم روزنامه نوشتم. مدیر آمد قدری هم درس خواندم بعد از نهار هم مختصری مشق نمودم. چند دست تخته با حسین خان بازی کردم. اسب خواستم سوار شدم رفتم منزل مجدالملک، معین السلطان هم آمد بعد سیف الملک آمد. تا یک ربع از شب رفته آنجا بودم بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

قدری مشق نمودم، درس خواندم. غلامرضا خان آمد مدتی مشق پیانو نمودم. بعد با آقا میرزا آقاخان رفتیم دکان «آرشاک». چون مقابل الدوله کسالت دارد رفتیم به عیادت او، از آنجا آمدیم به منزل.

جمعه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از اندرون بیرون آمدم نشستم به کالسکه یک سر رفتم صاحبقرانیه، الی ساعت چهار به غروب شرف اندوز خاک پای مبارک بودم. بعد آمدم منزل میرزا ابراهیم خان حکیم الملک. آنجا با احتساب الملک چند دست تخته بازی کردیم، بعد رفتیم منزل اعتصام السلطنه در تجریش، خان هم آنجا تشریف داشتند. با اعتصام السلطنه گاهی پیانو می زدیم، گاهی تخته بازی می کردیم تا، یک ساعت به غروب مانده سوار شدیم رفتیم امازاده صالح، بعد رفتیم سمت قیطریه. اعتصام السلطنه رفت به منزلش. من رفتم

قطریه خدمت اتابک اعظم، دیدم مشغول بازی کردن «دومینو» هستند. بعد در خدمت اتابک سوار شدم رفتم به منزل اعتصام السلطنه، دیدم خان و صادق خان نشسته‌اند صحبت می‌کنند. شب را قدری با بازی تخته به سر بردیم، باقی را هم با تار و طنبور و ویال و پیانو و نی، آوازه خوانی هم دیده شد که تازه از گروس آمده است، بسیار اوج می‌خواند به قسمی که سازها نمی‌توانستند همراهی بکنند. تا ساعت شش بیدار بودیم شام صرف شد راحت کردیم.

شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم با اعتصام السلطنه توی حیاط قدری صحبت کردیم. دو تا اسب آورده بودند اعتصام السلطنه بخرد. اسبهای بدی بود من پسند نکردم خیلی دلش اسب خوب می‌خواهد فرستادم شهر اسب کهر مقبل الدوله را بیاورند بدهم به او، بعد سوار شدیم رفتیم صاحبقرانیه به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم، قدری فرمایشات فرمودند با عین الدوله خلوت شد. بعد بیرون آمدم با احتساب الملک سوار شدیم آمدم به منزل اعتصام السلطنه، اسب را آوردند به او دادم، از بس که خوشش آمد سوار شد رفت به شکار بلدرچین. بعد مشغول قمار شدیم بعد سازهای دیشب را حاضر کردند مشغول شدند.

یکشنبه غره جمادی الاولی ۱۳۲۱

دعاهای اول ماه را خواندم. خان و اعتصام السلطنه هم از اندرون بیرون آمدند و قدری صحبت کردیم. دیشب و پریشب هوا بی‌اندازه گرم بود. این عمارتی که اعتصام السلطنه دارد راهروش از تمام حیاط هوایش بهتر بود، قالیچه پهن کردند نشستیم. اعتصام الملک با من شریک شد، بالسان الحکماء و ماشاءالله خان مدتی تخته بازی

کردیم. «عاشق محمد» هم سر نهار و شام می آمد «چگر» برای ما می زد. سید عباس و اسدالله خان آدم خان آمدند سر نهار خوشمزگی زیاد کردند خیلی خندیدیم. بعد از نهار شروع به بازی تخته کردند. چهار به غروب مانده غلامرضا خان آمد قدری پیانو زدیم قدری پیانو مشق داد تا دو ساعت به غروب مانده. بعد سوار شدیم آمدیم به شهر، رفتم اندرون.

دوشنبه ۲ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

از اندرون بیرون آمدم. آقا میرزا آقاخان بود و منشی باشی، قدری روزنامه گفتم نوشت. هوا گرم بود. مدیر هم عصری آمد قدری مشق نمودم.

سه شنبه ۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

امروز قرار بود بندگان اقدس تشریف بیاورند اردوی متعلق به نصرالسلطنه. رفتم اردو، قدری چادر سیف الملک نشستم صحبت کردیم. از آنجا رفتم چادر سپهسالار. لتمان الدوله آنجا بود با بعضی از صاحب منصب ها. آمدن بندگان اقدس اعلی بکلی امروز موقوف شد. آمدم منزل نهار خوردم دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شدم رفتم پارک اتابک اعظم، دیدم اتابک اعظم و سپهسالار و وزیر عدلیه و مخبر السلطنه و نصره الممالک توی زیرزمین نشسته و مشغول بازی «دومینو» هستند. صنیع الدوله، وکیل الدوله و معین السلطان هم آمدند. غروب اتابک سوار شدند رفتند رو به شمیران. من هم آمدم به منزل.

چهارشنبه ۴ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف فرمای اردوی نصرالسلطنه سردار معظم می شوند. در کالسکه نشستم رفتم اردوی نصرالسلطنه که می خواهند بروند سمت

عربستان. دوفوج قزوین است، سیصد نفر سواره اینانلو و یک باطری توپ. خلاصه رفتم تا در چادر نصرالسلطنه، اتابک اعظم و عین الدوله و جمعی دیگر از رجال آنجا بودند خود سپهسالار و نصرالسلطنه اول خیابان دوشان تپه ایستاده بودند. بندگان اقدس همایونی تشریف آوردند و از جلو افواج گذشتند. بلافاصله دفیله کردند. بندگان شاهنشاهی هم در وقت دفیله تمام را در میان آفتاب گرم ایستاده بودند. پس از اتمام دفیله تشریف بردند میان چادر، رویشان را شستشو فرمودند، سوار شدند تشریف (فرمای) صاحبقرانیه شدند. بعد از اتابک اعظم سوار شدند رفتند قیطره. من هم آمدم منزل.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

آمدیم بیرون قدری روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت (با) غلامرضاخان آمد قدری مشق پیانو نمودم. امروز غلامحسین خان اخوی یک شکار برای من آورد، گفتم شکار او را بردند چلوکباب نمایند جهت فردا. عصری بود خان معیر الممالک تلفن نمودند که بروم منزل ایشان، رفتم دیدم خان دارند توی حیاط گردش می‌کنند. حشمت الممالک آنجا بود، مؤید حضور بود تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم بعد مراجعت به منزل کردم.

جمعه ۶ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

صبح از اندرون بیرون آمدم قدری پیانو زدم قدری مشق کردم. درشکه نشستم رفتم منزل ناظم السلطنه تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودیم بعد مراجعت به منزل نمودم.

شنبه ۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

خیال داریم به اتفاق اهل اندرون برویم چند شبی در «نازآباد» بمانیم.

دستورالعمل دادم به صفرعلی و حسن خان بعضی اسباب با خودشان بردارند. آمدم زیرزمین قدری درس خودم را مطالعه کردم و روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت، بعد قدری پیانو زدم تا سه ساعت به غروب مانده. رفتم اندرون بارها را بار نمودند بردند «نازآباد». آمدم بیرون نزدیک آلاچیق، حساب ماه گذشته را مفروق کردیم. کالسه‌ک اندرون را آوردند، نشستند رفتند نازآباد. منصورالحکماء آمد. اهل اندرون مریض بودند (در) نازآباد، به منصورالحکماء گفتم باید اکنون با من بیائید نازآباد مریض را به بینی (و بعد) مراجعت نمائی. درشکه آوردند همراه آقا میرزا آقاخان و منصورالحکماء نشستیم رفتیم نازآباد.

یکشنبه ۸ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

امروز تمامش را الی عصر اندرون بودم. عصری بیرون آمدم قدری گردش کردم. امشب دسته حسن علی اکبر مطرب را خواسته بودیم آمده بودند قدری تقلید بیرون آوردند.

دوشنبه ۹ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

عبدالرزاق رفته بود شهر کالسه‌ک خبر نماید که امروز مراجعت به شهر کنیم. می‌گفت آقا میر محمد علی مرحوم شده است چندی بود حالش بهتر شده بود قریب بیست روز بود که در شمیران مهمان حاجی بهاءالدوله بود، مجدداً حالش بهم خورد مرحوم شد. سه ساعت به غروب مانده سوار شدیم، اندرون هم سوار شدند و به شهر آمدم.

سه شنبه ۱۰ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

دیشب هوا خیلی گرم بود گرمای کثیفی است هوا غبار زیاد دارد. رفتم مسجد

خود آقا میر محمد علی، سرختمش. آنجا حاجی بهاءالدوله بود، حاجی فریدون میرزا با فامیل حاجی بهاءالدوله تمام بودند، صدر دیوانخانه بود، آقا سید علی اکبر بود، حاجی شیخ عبدالنبی بود، حاجی شیخ الرئیس بود، متفرقه از قبیل سید و ملا هم خیلی بودند. نشستیم، فاتحه خواندم آدمم منزل، یک ساعت به غروب مانده مدیر آمد، قدری درس خواندم.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم مدتی درس خواندم و مشق نمودم. مدیر آمد قدری درس خواندم. نیم ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل عین الدوله نیم ساعت از شب گذشته مراجعت کردم. بیرونی راقق کردند. مطرب آوردند دسته میرزا علی خان را.

پنجشنبه ۱۲ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

قدری درس خواندم. نهار آوردند خوردیم. خوابیدم، سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم. وضو گرفتم، نماز خواندم. غلامرضا خان سرتیپ آمد قدری مشق پیانو به من داد. او رفت، مدیر آمد. تا یک ساعت از شب رفته مشغول خواندن درس بودم.

جمعه ۱۳ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

سیمون ارمنی را خواسته بودم برای تعمیر تختخوابم. دستورالعمل به او دادم مشهدی نصرالله آمد. او، یک پسر به سن پنج، شش آورده بود، که این، روزی دو مثقال تریاک می‌کشد. قدری تریاک دهان او گذاشتند، کشید. من درشکه خواستم که بروم بازدید از معین السلطان نمایم، رفتم منزل معین السلطان پیاده شدم، دیدم پسرش جلال الملک که با مادرش رفته بود اصفهان، او هم آمده است. از آنجا برخاستم رفتم

رو به اردوی نظامی پیش سپهسالار اعظم. «سید دوغی» را دیدم. گفت او را امروز بندگان اقدس شاهنشاهی احضار فرموده‌اند.

شنبه ۱۴ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

رفتم زیر زمین، نشستم قدری مشق پیانو نمودم. منشی‌باشی را گفتم مدتی روزنامه نوشت. از خواب برخاستم، وضو گرفتم، نماز خواندم. تا یک ساعت به غروب مانده در شبکه نشستم قدری گردش نمودیم.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم. امروز می‌خواهم بروم به اردوی دولتی. رفتم اندرون. نهار اندرون خوردم. عصر کالسکه آوردند سوار شدم رفتم شمیران منزل نصرت‌الممالک که شب آنجا بمانم، از آنجا بروم در اوشان اردوی دولتی.

دوشنبه ۱۶ شهر جمادی الاخری ۱۳۲۱

گفتم بروم از خان و اعتصام‌السلطنه در سوهانک ملاقاتی بکنم. رفتم دم چادر بیرونی خان که در توی درّه شاه پسند خورده است. اجزایشان تازه از خواب بیدار شده بودند. حسینعلی میرزا هم با سایر عساکر طریقه و نایب اسداله خان نی‌زن چندی است که از اصفهان آمده و ملازم اعتصام‌السلطنه است. قدری نی زد.

خلاصه، سوار شدیم رو به اردوی کیوان شکوه حرکت کردیم. از همان تپه بالا سر چادرها، جاده غیر معروف و مقابل «تَلِ هرز» همه جا آمدیم، تا این روی گردنه موثق‌الدوله را دیدم که با دکترش به طرف شهر می‌رفتند، به اوشان نرسیده کنار آب رودخانه پیاده شده، سر و کله صفا داده به اصطلاح توالی کرده راه افتادیم آمدیم به

اردو چادر اتابک اعظم شاهزاده عین الدوله، سپهسالار، مشیرالدوله، سردار معظم یعنی نصرالسلطنه، و مجدالدوله و فخرالملک، امیر بهادر جنگ و موثق الملک، احتساب الملک، امجدالسلطان یعنی پسر مجدالدوله، عزّالملک یعنی پسر فخرالملک، عمیدالملک یعنی پسر حاجی امجدالدوله. مشیرالسلطان یعنی حاکم جدید ممالک گروس و غیره (آنجا بودند).

برخاسته به خاکپای مهر اعتلای اقدس اعلی مشرف گردیده تا بعد از انقضای صرف نهار شرف اندوز بودم. بعد برای صرف نهار به منزل اتابک اعظم آمده تمام اشخاص سابق الذکر به علاوه بعضی دیگر از قبیل وکیل الدوله و صدیق خلوت معروف به چرتی و احیاءالملک یعنی شیخ محمد خان معروف به دکتر، و خود بنده هم بودم سیفالملک هم بود. بعد از صرف نهار و تفرقه حضرات، آمدم به چادر میرزا احمد خان. ای، راستی یادم آمد از قلم افتاده های اجزاء نهار: خود میرزا احمد خان، دبیرالملک، حاجی علاءالملک، انتظام الدوله و افخم الدوله یعنی پسر حضرت مستطاب اشرف اسعد امجد ارفع امیر اعظم اقدس والا، شاهزاده عزّالدوله ارواحنا فداء هم بودند. من از بدایت قرار روزنامه، شرط کرده بودم برای احدی القاب ننویسم. چنانچه تا حال نوشته نشده، لیکن در ماده حضرت والا عزّالدوله قلم دست سیفالملک بود، هر چه التماس کردم که طول کلام می شود، گفت: من اسم شاهزاده را بدون القاب نمی توانم بنویسم، اگر میل دارید خودتان بنویسید. بنده هم چون خط نداشتم مجبور شدم القاب و آداب را در شئون ایشان در روزنامه خودم راه دادم. باری در منزل میرزا احمد خان با احتسابالملک، مشغول تخته بازی بودند. خلاصه از منزل میرزا احمد خان برخاستم آمدم چادر اتابک اعظم، با عین الدوله مشغول بازی بودند. امیر بهادر جنگ با عین الدوله شریک بودند، من، علاءالملک و سردار معظم و اتابک اعظم شریک بودیم. مدتی تخته بازی می کردیم، مبلغی با ختم. دو ساعت به غروب مانده آمدم به خاکپای

مبارک، بیرون سراپرده شرفیاب شدیم. اتابک اعظم و غیره تمام بودند، عمله خلوت هم همه بودند، قدری فرمایشات فرمودند. بصیر السلطنه دوربین کشید یک دسته شکار در کوه دوشان (تپه) محاذی سراپرده پیدا کرد. بندگان اقدس اعلی محض امتحان دو تیر گلوله انداختند ببینند گلوله به شکارها می‌رسد یا خیر؟ باری، همین مکان را که سراپرده زده‌اند اتباع فرمودند که باغ و عمارت ساخته شود.

سه شنبه ۱۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

چون نزدیک جاده بودیم از صدای اهل اردو و زنگ قاطرها خوابم نبرد. هنوز میان رختخواب بودم که عین السلطان آمد مرا بیدار کرد، برخاستم. مؤثق الملک و ندیم السلطان هم آمدند، اتابک اعظم و مشیرالدوله هم آمدند گذشتند. امروز شاهزاده عین الدوله و سپهسالار، نهار را در منزل سیف الملک خواهند خورد. بندگان اعلیحضرت همایونی هم تشریف آوردند از جاده گذشتند. شاهزاده عین الدوله و سپهسالار قدری تخته بازی کردند. پس از آن من با سیف الملک رفتم در ب خانه. آمدیم منزل اتابک اعظم. مشغول تخته بازی بودند با علاء الملک و مشیرالدوله. آمدیم با میرزا احمد خان تا نزدیک چادرشان که نزدیک رودخانه زده بودند نشستیم تخته بازی کردیم.

از آنجا رفتیم درب خانه. بندگان اقدس اعلی از سراپرده تشریف آوردند بیرون، آقشام^۱ می‌زدند. بعد تشریف بردند در سراپرده. بعد آمدم منزل عین الدوله. سپهسالار هم بودند. از چادر بیرون آمدیم صندلی گذاشتند نشستیم قدری صحبت کردیم.

۱ - آقشام به ترکی یعنی غروب و شامگاه. منظور عزیز السلطان آن است که شیور شامگاه می‌زدند.

چهارشنبه ۱۸ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

خرّازی فروش‌ها آمدند بعضی اسباب خرازی که لازم بود خریدیم. اسب خواستم، حاضر کردند رفتم درِ خانه. رفتم از آنجا منزل اتابک اعظم. وزیر مختار دولت انگلیس امروز قرار است بیاید اینجا؛ معلوم نیست صبح بیاید یا عصر، ترتیب نهار هم برای او داده شده است. عین الدوله و سپهسالار و مشیرالدوله بودند.

بعد آمدم منزل اتابک اعظم. پس از آن اتابک اعظم قدری میان چادر راه رفتند. موثق‌الملک هم آنجا بود. با من قدری صحبت فرمودند. نماز خواندم. از آنجا رفتم درِ خانه. دیدم بندگان اقدس شاهنشاهی هنوز خوابیده‌اند. رفتم چادر حاجب‌الدوله تا بندگان اقدس بیدار بشوند بروم درِ خانه. آنجا مقتدرالسلطنه همراه صدق‌السلطنه شریک شده بودند؛ صدق‌الدوله با اجلال‌الدوله ده تومان ده تومان تخته بازی می‌کردند.

فراش آمد که بندگان اعلیحضرت همایونی بیدار شدند. رفتم درِ خانه تا یک ساعت به غروب مانده شرف‌اندوز خاکپای مبارک بودم. ثانیاً آمدم منزل اتابک. نصرت‌السلطنه آنجا بود و احتساب‌الملک؛ قدری با هر یک صحبت فرمودند. آمدم بیرون رفتم رو به چادر شعاع‌السلطنه. رفتم منزل اعتضادالسلطنه، آنجا با غلام‌هایش تیر و کمان می‌انداخت. اتابک اعظم تیر و کمان را گرفتند قدری انداختند. بعد رفتم منزل آقای شعاع‌السلطنه. خودش تشریف برده بود کوه. احتساب‌الملک رفت عقب ایشان، اطلاع داد، تشریف آوردند. بعد از آنجا برخاستم رفتم درِ خانه. بندگان اقدس تشریف آوردند. بیرون سراپرده کلاه گذاشتند بیرون، قدری تیراندازی کردند. تا ساعت سه از شب گذشته آنجا بودم.

پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

دیشب وزیر مختار انگلیس آمد نزدیک چادر ما چادر زد. امروز نهار پیش

اتابک اعظم خواهد خورد. امروز عصر هم مراجعت می‌کند به قلعهک. وزیر مختار انگلیس، همراه چهل «صاحب»، آمدند از جلوی چادر ما گذشتند. پیش من آمدند دست دادند رفتند پیش اتابک اعظم. من هم رفتم در خانه دیدم بندگان اقدس میان آن چادر در دیوان خانه تشریف دارند، با اتابک اعظم خلوت فرموده‌اند. من هم میان آن چادر در دیوانخانه که «عالی قاپو» محسوب می‌شود همراه عین الدوله و امیر بهادر جنگ نشستیم قلیان کشیدیم. خلوت شکست، اتابک اعظم بیرون آمد، رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا مدت زمانی آنجا بودم. بعد آمدم بیرون.

امروز باید دسته جمعی برویم نهار منزل مجد الدوله. عصر هم خیال مراجعت از اردو را دارم. خلاصه رفتم منزل مجد الدوله. فخرالملک و سیف السلطان و ناصر خاقان و انتظام الدوله و اعتضاد خلوت و احتشام حضور (آنجا بودند)، برادر مرحوم حکیم الممالک هم از شمیران امروز آمده بود. مدتی شطرنج بازی کردیم و مدتی بازی تخته نمودیم. امروز صدیق خلوت، حسب الحکم، غزلی از غزلیات خواجه (را) تضمین کرده بود. باری نهار خوبی صرف شد. بعضی‌ها رفتند خوابیدند. سه ساعت به غروب مانده سوار شدم آمدم سمت منزل. از جلو چادر سپهسالار که گذشتم مرا صدا نمودند، رفتم آنجا. اسب مرا بردند عوض نمایند. سیف الملک هم آمد. حسین خان میرشکار نه دانه کبک زده بود آورده بود برای عین الدوله و سپهسالار، چهار قطعه از آن کبک‌ها را به من دادند.

سوار شدم آمدم از حاجی آباد گذشتم. غروب بالای گردنه رسیدم سرازیر شدم رو به چادر اعتصام السلطنه، وضو گرفتم، نماز خواندم. امین الاطباء و حسینعلی میرزا مشغول تخته بازی بودند. معلوم می‌شود از اول آفتاب تا کنون مشغول این کار هستند. باری تا شش ساعت از شب رفته به صحبت و استماع ساز گذرانیدیم. محمود خان پسر ماشاء الله خان تار می‌زد و میرزا رحمت ستور می‌زد، رضا قلی خان می‌خواند، آقا شیخ



۱- حکیم الملک وزیر دربار، ۲- مظفرالدین شاه، ۳- مغرور میرزا موقت الدوله

«خبر متواتر می دهند از فوت وزیر دربار که سخته نموده است»

خیلی موجب تعجب عموم خلق گردیده است»

محمد عاشق هم بود، گاهی «چُگر» می زد و می خواند. مهتاب هم خیلی خوب بود. هوای اینجا هم از دوشان (تپه) بهتر بود.

جمعه ۲۰ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

سوار شدیم که برویم شکار کبک. سوار شدیم رفتیم سمت دره «عزل» و «سنگ مازو»، هر چه گردیدیم چیزی ندیدیم. آمدیم توی جاده که رو به سوهانک برویم. شیخ الاسلام را دیدم که از اردو رو به شمیران می رفت، آمدم چادر اعتصام السلطنه. بطری گذاشتند، گلوله زیادی انداختیم نخورد. بعد کلاه بردند قل دادند، همین طور که می آمد پنج گلوله اعتصام السلطنه زد، پنج گلوله من. انواع و اقسام تفنگ انداختیم. نهار آوردند صرف نمودیم. سه ساعت و نیم به غروب مانده سوار شدیم، خداحافظ نمودیم. گرما را خوردیم تا تجریش.

شنبه ۲۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. شاگرد استاد محمد آمد اصلاح نمودم. نهار حاضر نمودند صرف نمودیم. بعد راحت کردیم تا سه به غروب. وضو گرفتم، نماز خواندم، قدری روزنامه نوشتم، رفتم اندرون، بیرونی را قُرق نمودیم، اهل اندرون بیرون آمدند.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

خبر متواتر می دهند از فوت وزیر دربار که در رشت سکنه نموده است. خیلی موجب تعجب عموم خلق گردیده است. هوا هم زیاد ابر است و گرم و بسیار حبس است. باری رفتم باغ معینیه معین الملک، تا غروب آنجا بودم.

دوشنبه ۲۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

رفتم زیرزمین خیلی پیانو زدم. نهار حاضر نمودند خوردیم. قدری خوابیدم، بعد برخاستیم وضو گرفتم نماز خواندم. سوار شدیم رفتیم خیابانها قدری گردش کردیم.

سه شنبه ۲۴ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم بیرون رفتم. در زیرزمین قدری پیانو زدم. گفتند مجلس ختم عزا برای وزیر دربار در «مدرسه مادرشاه» گذاشته‌اند. درشکه خواستم رفتم آنجا. از علماء آقا سید عبدالله بود و حاجی میرکاظم آقا، داماد شاه، و مجتهد تبریز حاجی میرزا حسن آقا؛ احضارش نموده‌اند آمده است. از اعیان آصف الدوله بود، ناظم السلطنه بود، من بودم، عمادالدوله بود، مقتدر السلطنه بود و معتمد السلطنه. از خودهاشان هم لقمان الدوله بود و مشیر همایون، همین. از معروفین دیگر کسی نبود.

بعد حاجی مشیر لشکر به من و ناظم السلطنه گفت: بروید پیش آقایان علماء اجازه بخواهید، از طرف دولت ختم عزا را برچینند. رفتم خدمت آقایان، مرخصی گرفتم، ختم برچیده شد. از آنجا آمدم منزل نهار خوردم خوابیدم. بعد از آن رفتم منزل اعتصام السلطنه که از شمیران آمده است. اجزای خودش، تمام بودند. حشمت الممالک و مؤید خلوت هم بودند. اعتصام السلطنه خیال مراجعت به شمیران را داشت. به عزم گردش رفتم تا ادروی قزاق در قصر. احوال امان الله میرزا را پرسیدم، نبود. «آقشام» می‌زدند. صاحب منصب‌ها گردش می‌کردند میان اردو. خیلی از وضع اردو خوشم آمد. بسیار منظم و تمیز بود. توپ عصر اردو را انداختند، ما هم رفتیم منزل حبیب الله میرزا. قاسم آقای میر پنجه آمد، حبیب الله میرزا با غلامرضا خان آمدند، چای خوردیم مدتی صحبت کردیم. از آنجا رفتیم منزل غلامرضا خان سرتیپ. او برای ما قدری پیانو زد، لیموناد خوردیم.

چهارشنبه ۲۵ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

قدری حالم کسل بود. سوار شدم رفتم سر استخر امام جمعه. از آنجا آمدم منزل معین السلطان، جلال الملک پسرش هم بود.

پنجشنبه ۲۶ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

عیسی خان امجد الملک آمد اینجا. بیرون آمدم قدری با او صحبت داشتم. مدیر آمد قدری هم درس خواندم. اعتصاد خلوت هم آمد. پس از آن سوار شدیم به اتفاق هر سه درشکه نشستیم رفتیم اردوی نظامی پیش سپهسالار. عین الدوله هم آنجا بود.

جمعه ۲۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۱

امروز چون خیال مسافرت به اردوی همایونی داشتم که بروم به لشکرک صبح زود از خواب برخاستم که بعضی دستورالعمل‌ها به جهت رفتن بدهم. درشکه سوار شدیم، آمدیم. نرسیده به قهوه‌خانه نارمک از درشکه پیاده شدم اسب سوار شدم تا نزدیک قهوه‌خانه‌یی که این روی گردنه است. از دور یک نفر فرنگی دیدم که از عقب ما می‌آمد. درست نگاه کردم دیدم دکتر «لن تی» است که از شهر می‌آید. رسید به ما، مشغول صحبت گردید. نزدیک به اردو از او جدا شدیم. اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای گلندوک شده بودند برای شکار بلدرچین. من هم آمدم منزل اتابک اعظم پیاده شدم. موقت الدوله دم چادر اتابک اعظم بود. آمدم رفتم نزدیک اتابک اعظم نشستیم. موقت الملک و فخرالملک هم بودند. بعد اتابک برخاست سوار شد رفت رو به گلندوک. آدم امیر بهادر جنگ آمد به اتابک عرض نمود: شاه فرمودند که ما در گلندوک مانسیم، اردو کوچ نمایند تمام بیایند گلندوک.

حاجب الدوله هم آمد به ما ملحق شد، حکم کوچ نمودن اردو را دادند. ما هم

آمدیم تا گلندوک رفتیم به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. توی باغ مؤید همایون که دیوانخانه شده است چادرهای اتابک زیر چنار معروف که زیر چشمه است خورده. مدتی به خاکپای مبارک شرفیاب بودم. بعد آمدم به منزل اتابک اعظم. بعد اتابک اعظم رفتند حمام. اسب من را آوردند. شاه سوار شده بودند، در میان زراعت‌ها مشغول شکار بلدرچین بودند. من سوار شدم، در رکاب هم خیلی بود چند دانه بلدرچین شکار فرمودند. یک ساعت به غروب مانده که چشمم زیاد قرمز بود آمدم منزل، نماز خواندم. اسب خواستم سوار شدم رفتم دیوانخانه، شرف اندوز خاکپای مبارک گردیدم. در توی اطاق‌های دیوانخانه سه دانه مار گرفته بودند. شعاع السلطنه از شهر آمده بود، اتابک هم تشریف آوردند درب خانه.

از آنجا آمدم رفتم منزل حکیم‌الملک. خودش با برادرش مشیر همایون (بودند) نشستیم یک دو دست شطرنج بازی کردیم. از آنجا آمدم منزل اتابک اعظم. امیر بهادر جنگ و مجدالدوله و مشیرالملک و غیره بودند، مشغول «دومینا» بازی کردن بودند، من هم رفتم مشغول گردیدم. بعد از آن شام صرف شد. یک ساعت و نیم بعد از اتمام شام، من و میرزا عبدالله خان و وکیل‌الدوله پیش اتابک اعظم ماندیم تا شش ساعت و نیم از شب رفته صحبت کردیم. پس از آن اتابک اعظم رفتند خوابیدند.

شنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای انور اقدس شرف اندوز کردم. شعاع السلطنه و تمام عمله خلوت حضور داشتند. قدری کاغذ خواندند. از آنجا آمدم منزل اتابک اعظم. شاهزاده عین‌الدله و سپهسالار هم از شهر احضار شده بودند امروز صبح آمده بودند. مشیر السلطنه هم آمده بود. امیر بهادر و موق‌الملک هم بودند. اتابک اعظم تشریف بردند درب خانه، تمامی ماها رفتیم درب خانه مدتی شرفیاب بودیم تا وقت